

سبک‌نگرش



حال جهان ما خراب است چون بیشترین سرمایه‌گذاری‌ها روی خبرهای منفی است

سرمایه‌گذارِ خبرهای خوب باشیم

■ **حسن فرامرزی**
قاعده‌ناوشته‌ای در خبر وجود دارد که خبر یعنی چالش، هر جا گرمی می‌افتد می‌شود خبر، مثلاً قاعده این است که آدمی در کنار آدمی به صلح زندگی کند اما این خبر نیست اما وقتی کسی، کسی را می‌کشد و این بین می‌پرد این می‌شود خبر. قاعده این است که قطار‌ها راه یافتند و به مقصد برسند اما وقتی قطاری در راه می‌ماند می‌شود خبر. قاعده این است که هواپیماها وقتی بلند می‌شوند دوباره بنشینند اما هواپیمایی که بلند شود و ننشیند یعنی از صفحه رادار حذف شود، این می‌شود خبر.

قاعده‌ای وجود دارد که خبر یعنی بخش تاریخ زندگی وجود انسان، حالا این بخش تاریخ یک یاد در چالش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، همیشه البته این طور نیست که شما وقتی صفحه حوادث یک روزنامه را می‌بینید یا صدمه تا ذیل فقط از قتل و اعدام و تصادف و تجاوز و سرعت بشنوید، گاهی حوادث خوشایندی هم هست اما عملاً زیر وزن خردادهای منفی و تاریک فضای زبادی را اشغال نمی‌کند.

حالا سؤال این است، اگر ما در زندگی مان بجز خشم و آن انرژی و توان و سرمایه‌گذاری که روی خبرهای ناخوش صرف می‌کنیم روی خبرهای خوش خرج کنیم آیا اتفاق بی‌خبرانه و بدی خواهد افتاد؟

■ ■ ■

■ **مثلاً به جای طلاق درباره ازدواج بگویم**
فرض کنید یک روزنامه‌نگار عادت دارد و از سر عادت، طلاق را سوزه خود کرده و هر روز مثلاً می‌رود با کسانی که زندگی‌شان از هم پاشیده و طلاق گرفته‌اند صحبت می‌کند، این به خودی خود کار بدی نیست و مثلاً ما که می‌خواهیم زندگی مشترک‌مان دوام داشته باشد با یاد بگیریم اما آیا واقعاً همیشه نیاز است که ما ادب را از یادمان یاد بگیریم؟ یا مثلاً بگویم و ادب را از آداب‌دانان و مؤدبان یاد بگیریم اتفاق بد و غیر قابل دفاعی روی خواهد داد؟ مثلاً من روزنامه‌نگار همان اهمیت و وزنی که به زوج طلاق گرفته می‌دهم نصف آن اهمیت را به زوجی نشود که مثلاً من قرن است کنار هم با خوشی می‌کنم چرا همان سرمایه‌گذاری صرف پیدا کردن زوجی نشود که مثلاً من قرن است کنار هم با خوشی زندگی کرده‌اند، یعنی آن سرمایه‌گذاری و وقتی که من برای جست‌وجوی زوج‌هایی که از هم طلاق گرفته‌اند صرف می‌کنم چرا همان سرمایه‌گذاری صرف پیدا کردن زوجی نشود که مثلاً من قرن است کنار هم با خوشی زندگی کرده‌اند و زندگی خوبی را تجربه کرده‌اند؟ من می‌خواهم از آن زوج طلاق‌گرفته چه ببریم؟ می‌خواهم از آن زوج بی‌سرم که چرا زندگی مشترک شما بعد یک یا دو یا پنج یا ده سال به بن‌بست برسد؟ می‌خواهم از آن دو ببرسم و آنها بگویند که آن شکاف و زلزله در کجای زندگی مشترک آنها پدیدار شد و آنها چه کردند که آن رخته را رفو کنند و آن شکاف را مرمت کنند اما نتوانستند و از عهده‌اش برنیامدند. می‌خواهم از آنها ببرسم تا مثل کسانی که خانه‌شان بر سرشان ریخته به دیگری که در معرض این اتفاق هستند یا از آن می‌ترسند هشدار بدهیم.

اما پرسش این است: برای اینکه مهارت زندگی مشترک را به دیگران یاد بدهیم چرا از تاریک‌ترین پنجره به این مهارت نگاه کنیم؟ چه ضرورت و بایدی برای این کار وجود دارد؟ چرا مسئله را این قدر تلخ و تیره ببینیم؟ مثلاً یک بار هم برویم سراغ آدم‌هایی که در خانه محکم نشسته‌اند. از آنها ببرسیم چطور شد شما توانستید این بنا را محکم را بسازید و در ادامه چطور توانستید این بنا را همچنان سربا و محکم نگه دارید؟ یعنی آن تعمیرات دوره‌ای چه بود؟ وقتی چیزی در خانه خراب می‌شد چطور متوجه این خرابی می‌شدید؟ چطور تعمیر می‌کردید؟ آیا خودتان شخصاً تعمیر می‌کردید یا کارشناسی را می‌آوردید تا آن وسیله را تعویض یا تعمیر

کنند؟ بازنده‌های دوره‌ای هم داشتید؟ حالا همین پرسش‌ها را می‌توان در ارتباط با یک رابطه زناشویی از یک زوج که زندگی خوب، سالم و رضایت‌بخشی را در کنار هم سپری کرده‌اند و رابطه آنها در عین حال که عاطفی بوده اما معرفت‌زا و معرفت‌آفرین هم بوده، پرسید. در این صورت هم پیام می‌دهیم و هم از وجوه روشن جامعه حرف می‌زنیم، در صورتی که وقتی فی‌المثل سراغ بناهای فرسوده یا فروریخته می‌رویم یا سراغ زوج‌هایی که زندگی آنها با شکست مواجه شده درست است که ما به جامعه پیام می‌دهیم اما در عین حال این پیام میخسته به حجم قابل توجهی از تلخی و تاریکی می‌شود و چه بسا همان پیام هم به مقصد منزل خود نرسد چون مثلاً کسانی که تصمیم دارند ازدواج کنند و جوان‌هایی که می‌خواهند در آینده سراغ ازدواج بروند با دیدن حجم قابل توجهی از زوج‌هایی که زندگی آنها با شکست مواجه شده و نتوانسته‌اند با هم کنار بیایند و راهی برای برون‌رفت از اختلافات خود پیدا کنند ممکن است از ترس شکست ازدواج احتمالی شران در آینده و تممیم آن مواردی که در آن مستند یا گزارش آمده به همه آدم‌های جامعه نسبت به سرنوشت ازدواج خود هم بدبین شوند.

■ **با این خبرها بال و پر خود را قیچی می‌کنیم**
تکته‌ای که چند وقت است ذهن مرا درگیر کرده این است که چقدر باید از تلخی‌ها و تاریکی‌ها گفت؟ و اساساً آیا گفتن مداوم از تاریکی‌ها می‌تواند ما را از تاریکی‌ها بیرون بیاورد؟ آیا ما با زایمان هر روزه تاریکی‌ها و قابلیگی برای آنها می‌توانیم از دست آنها راهی باییم؟ درست است که آدم باید مراقب دره‌های یک مسیر باشد، درست است که آدم باید مراقبت کند که به پرتگاه‌ها کشیده نشود اما صرفاً مراقبت از دره‌ها و پرتگاه‌ها را به منزل نمی‌رساند، آنچه ما را به منزل می‌رساند طی طریق است. حال تصور کنید که ما مدام از تاریکی‌ها سخن بگویم، آیا آرام آرام این فضاهای تاریک ما را محاصره نخواهد کرد و ما در خودمان را با این ما را خبرهای بد احاطه کرده گرفتار نخواهیم شد؟ آیا وقتی ما مدام خبرهای بد را به جامعه بپیچای می‌کنیم نمی‌شود گفت در واقع امید و رگ حیات جامعه را می‌زنیم؟ آیا نمی‌شود گفت ما از خودمان را با این خبرها قیچی می‌کنیم؟ به این فکر کنید که خبرهای اختلاس‌ها، دردی‌ها، سسرقط‌ها و تجاوزها چقدر در رسانه‌های ما منعکس می‌شود؟ درست است که وظیفه رسانه این است که جلوی انحراف‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را بگیرد و رسانه نمی‌تواند از این حق خود عقب‌نشینی کند اما وقتی مثلاً یک نماینده مجلس وسط ساعت کاری خود در صحن علنی مجلس که چندین ساعت بوده یک کناره می‌کشد و آن خمیازه و آن دهان باز به تمام نقاط کشور مخابه می‌شود و طوری آن نماینده در آن خمیازه فریز می‌شود که انگار چهار سال در مجلس کاری جز خمیازه کشیدن نداشته و نه تنها این نماینده که همه نماینده‌ها

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

د

تلویزیون را باز می‌کنی و می‌بینی همه خبرها با متأسفانه شروع می‌شود. روزنامه را باز می‌کنی می‌بینی روح روزنامه متأسفانه است. شبکه‌های اجتماعی هم همین‌طور، مدام به تو آلمای کنند که آنچه در اطراف تو می‌گذرد همه با متأسفانه شروع می‌شود، انگار نه انگار که در همین دور و بسر خودمان آدم‌هایی بوده‌اند و هستند که زندگی خود را وقف دیگران کرده‌اند. کار آفرین‌های خیر ی هستند که می‌روند در دورافتاده‌ترین نقاط کشور خدمات بهداشتی و آموزشی می‌دهند

صبح تا شب در مجلس دارند خمیازه می‌کشند، می‌شود گفت رسانه این‌جا بیشتر دارد کار شعه‌بازی می‌کند تا رسانای واقعیت‌هایی که در جامعه وجود دارد، و بیشتر از رخدادها مچ می‌گیرد تا دست آنها را بگیرد و به مخاطب خود نشان دهد.

■ **وقتی همه چیز با متأسفانه شروع می‌شود!**

موضوع این است که ما گاهی از شستیدن حجم ویران‌کننده‌ای از خبرهای تاریک، احساس استیصال و ویرانی می‌کنیم، تلویزیون را بساز می‌کنی و می‌بینی همه خبرها با متأسفانه شروع می‌شود. روزنامه را باز می‌کنی می‌بینی روح روزنامه متأسفانه است. شبکه‌های اجتماعی هم همین‌طور، مدام به تو آلمای می‌کنند که آنچه در اطراف تو می‌گذرد همه با متأسفانه شروع می‌شود، انگار نه انگار که در همین دور و بر خودمان آدم‌هایی بوده‌اند و هستند که زندگی خود را وقف دیگران کرده‌اند. کار آفرین‌های خیری هستند که می‌روند در دورافتاده‌ترین نقاط کشور خدمات بهداشتی و آموزشی می‌دهند. انگار نه انگار که در کنار ما جوان‌های خلاق و مبتکری هستند که محصولات نوآورانه و فن‌آورانه می‌سازند و مثلاً نیاز کشور به فلان محصول خارجی را مر رفع می‌کنند. انگار نه انگار که دور و بر ما آدم‌هایی هستند که به بهترین وجه به مسئولیت‌های خود عمل می‌کنند اما ما به عنوان رسانه و خرساز صرفاً سراغ کسانی می‌رویم که وظیفه خود در قبال مسئولیت‌هایشان را مخدوش کرده‌اند. سراغ مسئولانی و آموزشی که وظایف خود را فراموش کرده‌اند یا از میز مسئولیت به عنوان یک دام و طعمه استفاده می‌کنند. در واقع ورود ما به ساحت خبر مثل ورود به یک اتاق نسبتاً تاریک است، این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم که چه نقطه‌ای از اتاق را روشن کنیم و چراغ

د

انسان همچنان که می‌تواند منافع خود را رصد کند می‌تواند به فکر منافع دیگران هم باشد. همچنان که انسان می‌تواند خوددین باشد می‌تواند د یگرین هم باشد.انسان همان طور که می‌تواند دست‌نیزمندی را رد کند می‌تواند دست‌گیری کند، همچنان که می‌تواند سنگدل باشد می‌تواند دل‌رحم هم باشد اما موضوع این است که ما کم‌تر درباره روشنایی‌های وجود انسان سرمایه‌به‌گذاری و این سرمایه‌گذاری‌ها را تبدیل به خبر و محتوای رسانه‌ای می‌کنیم

اگر دقت کنیم می‌بینیم که خردادهای این دنیا متصل به هم هستند، مثل بازی دومینو که قطعه‌ای روی قطعه دیگری می‌افتد و آن را واژگسون می‌کند. حالا شما صورت‌ها و حالات چهره و حرف‌های ما را به جای آن قطعه‌ها بگذارید. وقتی کسی قیافه‌ای غمگین و شکسته دارد و در محل کار حضور یافته، همکار یا همکاران او هم که حتی شاید چندان نسبت دوستی عمیقی هم با او نداشته باشند قطعاً متأثر می‌شوند و این قیافه‌ها و این حالت‌های گرفته در روحیه آنها هم تأثیر می‌گذارد و روز یا بخشی از روز آنها را خراب می‌کند. مثل این می‌ماند که شما اول صبح مسکوت بماند و به محاق فراموشی برود.

■ **مثبت‌ها را هم منفی می‌بینیم**

چند سال پیش در خبر کوتاهی که بین همه خبرهای منفی هم شده بود مثل یک کودک ضعیف که دارد در یک هجوم عجیب زیر دست و پا له می‌شود خواندم که یک مرد خبّر در تهران، مجتمع آپارتمان خود را هر سال به صورت رایگان به تازه‌عروس و دامادها اجاره می‌دهد. من این خبر را از زیر دست و پای چندین خبر منفی بیرون کشیدم. یک مشکلی که ما اهالی رسانه و مخاطبان رسانه با آن مواجه هستیم این است که آن قدر در معرض خبرهای قدر فرار گرفته‌ایم که دیدمان به خبرهای مثبت هم منفی است، مثلاً وقتی جایی می‌خوانیم یا می‌شنویم و می‌بینیم که یک فرد خیر کار فوق‌العاده‌ای در نظهای انجام داده بلافاصله موضع می‌گیریم و می‌گوییم ساختگی است، دروغ است، امکان ندارد، لایذ می‌خواهد در یک جایی دزدی کند و این کارها مقدمه اختلاس است. می‌خواهد نماینده مجلس شود. چرا ما اینها را می‌گوییم؟ علت این است که وقتی فضای ذهنی ما عموماً با خبرهای منفی اشغال می‌شود، یک خبر مثبت برای اینکه راهش را به سمت شما باز کند باید با ده‌ها و صدها خبر منفی دربیفتد از آنها را به این سو و آن سهل بدهد تا به شما برسد. تصور کنید کودک‌کی را که سعی می‌کند چنین کاری را انجام بدهد، چقدر انرژی او برای رسیدن به شما تحلیل خواهد رفت و چه بسا اصلاً نتواند این جمعیت را بشکافد و رختنه‌ای در آن پدید آورد و به شما برسد. خبرهای خوب هم، چنین وضعی دارند و چه بسا اینکه ما این خبرها را دروغ و ساختگی و شعه‌بازی تصور می‌کنیم و نگاه بدبینانه‌ای به آنها داریم به خاطر آن است که ذهن ما عموماً با ملات و مصالح خبرهای بد چیده شده، پرورش یافته و تربیت شده است، بنابراین مثل دستگاه گوارشی که به غذای جدید عادت ندارد آن را پس می‌زند و نمی‌تواند هضم و جذبش کند.

اما آن روز من توانستم به آن چیزگی خبرهای منفی غلبه کنم، پرس‌وجو کردم و سسرانجام توانستم نشانی به آنها دارم به خاطر آن است که ذهن ما عموماً با ملات و مصالح خبرهای بد چیده شده، پرورش یافته و تربیت شده است، بنابراین مثل دستگاه گوارشی که به غذای جدید عادت ندارد آن را پس می‌زند و نمی‌تواند هضم و جذبش کند.»

اما آن روز من توانستم به آن چیزگی خبرهای منفی غلبه کنم، پرس‌وجو کردم و سسرانجام توانستم نشانی به آنها دارم به خاطر آن است که ذهن ما عموماً با ملات و مصالح خبرهای بد چیده شده، پرورش یافته و تربیت شده است، بنابراین مثل دستگاه گوارشی که به غذای جدید عادت ندارد آن را پس می‌زند و نمی‌تواند هضم و جذبش کند.»

ما می‌کنیم و سرنوشت همه ما به‌هم گره خورده است. هر تصمیم کوچک و بزرگ من برای زندگی‌ام به نوعی در سرنوشت دیگران هم مؤثر است. وقتی من به جای اینکه زانم را اهدر دهم می‌شنیتم و یک مطلب خوب می‌نویم، انرژی آن مطلب خوب درست‌است که اول از همه به خود من می‌رسد اما چه بسا همان مطلب بخشی از روز دیگران را هم می‌سازد و این خبر خوب و آن بشارتی که در آن مطلب وجود دارد و انگیزه‌های که برای تغییر به دیگران می‌دهد دست به خود من می‌رسد و زندگی دیگران را هم تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در حالی که اگر من زانم را خوب مدیریت نکنم و ارزش خودم را ندانم آن مطلب هم نوشته نخواهد شد و آن انرژی خوب هم دست به دست به مثابه است و خانه‌خراب شده‌ایم. اشکال ما آدم‌ها

نگاه

بسط کلامی از خدا و حدیثی از مولا

مؤمن مصدر خبرهای خوب است

■ **محمد مهر**

بیان نورانی‌ای از امام علی (ع) وجود دارد که می‌فرماید: «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه.» من با این عبارت، به قول جوان‌ها خیلی حال می‌کنم. برایم بسیار پرمعناست. توصیف زیبایی از ایمان و مؤمن دارد: «مؤمن کسی است که حزن و اندوهش در قلب اوست و شادی‌اش در چهره‌اش پیداست.» تفسیری که از این بیان نورانی امیرالمؤمنین دارم این است که مؤمن کانون خبرهای خوب برای دیگران است و خبرسازی‌های بد نمی‌کند. مثلاً یک آدم معمولی اگر بپرسی حالت چطور است؟ گاه می‌گردد و می‌بیند اگر نه‌مانده‌ای از غم و غصه یا بیماری یا گرفتاری را در جایی دارد آن را برای تو بازگو کند اما مؤمن چطور؟ مؤمن درباره ناگواری‌ها نم‌پس نمی‌دهد چون قلبش وسیع و دریایی است، می‌تواند همه آن چیزی که برای من و تو حکم غصه و حزن را دارد در قلب خود نگه دارد و در عوض چهره گشاده و بشاشی دارد که اصلاً دیدنش یعنی خبر خوب. مثل این است که وقتی ما همان اول صبح چهره و سیمای گشاده همکار مان را می‌بینیم می‌گوییم چه شده؟ کبکت خروس می‌خونه؟ گنجی، چیزی پیدا کردی؟ و برعکس وقتی چهره گرفته همکار مان را می‌بینیم می‌گوییم چه شده؟ کشتنی‌هات غرق شده؟ این به خاطر آن است که چهره و سیمای انسان خود حالتی از یک خبر است و به تعبیر شاعر: «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سبز درون.» چهره انسان خود به تنهایی خبر است، وقتی همسر یا فرزند انسان چهره آدم را می‌بیند اگر چهره پدر و همسر خانواده بشاش دیده شود آنها هم خرسند و خوشحال و راضی می‌شوند و اگر برعکس باشد آنها هم دچار اضطراب و نگرانی خواهند شد که چه شده‌است؟ بیرون چه خبری بوده؟ آیا دعوا و نزاعی رخ داده است؟ و همین‌طور این سلسله ادامه خواهد یافت.

این است که نمی‌بینیم که هزاران و میلیون‌ها آدم در شرایطی به مراتب بدتر از ما زندگی می‌کنند، در حالی که آنها هم انسان هستند و از شأن انسانی برخوردارند و این تبختر و نخوت است که کار ما را خراب می‌کند بنابراین تصور می‌کنیم که به ما ظلم شده است. گمان ما بر این است که دنیا بلد نیست با شخص شخصی ما چطور رفتار کند. گمان می‌کنیم از دماغ غمگین و شکسته دارد و در محل کار حضور یافته، همکار یا همکاران او هم که حتی شاید چندان نسبت دوستی عمیقی هم با او نداشته باشند قطعاً متأثر می‌شوند و این قیافه‌ها و این حالت‌های گرفته در روحیه آنها هم تأثیر می‌گذارد و روز یا بخشی از روز آنها را خراب می‌کند. مثل این می‌ماند که شما اول صبح مسکوت بماند و به محاق فراموشی برود. می‌توان و نفر روبه‌روی شما همکاری است که از همان اول صبح دارد ریز ریز پشت میزش گریه می‌کند. آیا شما می‌توانید همین‌طور به آن حالت بشاش ادامه دهید؟ قطعاً حالت او روی شما هم تأثیر خواهد گذاشت و بقیین تأثر شما در روز و کار شما هم اثر گذار خواهد بود. می‌توانیم یا می‌شنویم و می‌بینیم که یک فرد خیر کار فوق‌العاده‌ای در نظهای انجام داده بلافاصله موضع می‌گیریم و می‌گوییم ساختگی است، دروغ است، امکان ندارد، لایذ می‌خواهد در یک جایی دزدی کند و این کارها مقدمه اختلاس است. می‌خواهد نماینده مجلس شود. چرا ما اینها را می‌گوییم؟ علت این است که وقتی فضای ذهنی ما عموماً با خبرهای منفی اشغال می‌شود، یک خبر مثبت برای اینکه راهش را به سمت شما باز کند باید با ده‌ها و صدها خبر منفی دربیفتد از آنها را به این سو و آن سهل بدهد تا به شما برسد. تصور کنید کودک‌کی را که سعی می‌کند چنین کاری را انجام بدهد، چقدر انرژی او برای رسیدن به شما تحلیل خواهد رفت و چه بسا اصلاً نتواند این جمعیت را بشکافد و رختنه‌ای در آن پدید آورد و به شما برسد. خبرهای خوب هم، چنین وضعی دارند و چه بسا اینکه ما این خبرها را دروغ و ساختگی و شعه‌بازی تصور می‌کنیم و نگاه بدبینانه‌ای به آنها داریم به خاطر آن است که ذهن ما عموماً با ملات و مصالح خبرهای بد چیده شده، پرورش یافته و تربیت شده است، بنابراین مثل دستگاه گوارشی که به غذای جدید عادت ندارد آن را پس می‌زند و نمی‌تواند هضم و جذبش کند.



اگر بدهکار باشید یا شخص بسیار ثروتمندی به شما بگوید من پشت تو هستم و نگران نباش چطور دلت آرام می‌گیرد و با اینکه هنوز بولی دستت نرسیده اما به واسطه آن قول و وعده این فرد ثروتمند دلت قسار می‌گیرد. حالا به این فکر کن که خاوند معتال به تو گفته است: «آلیس الین یکاف غبْذَه / آیا خداوند برای بنده‌اش کفایت نمی‌کند؟» حالا به این فکر کنید که کسی به این درجه از ایمان و اعتقاد رسیده است و می‌داند که خداوند برای او کافی است و خداوند بهترین و کیل و پشتیبان اوست، بنابراین در شادید روزگار خود را نمی‌بازد و آن حالت چهره بشاش را از دست نمی‌دهد و اگر غم و اندوهی هم در قلب او مستقر باشد از جنس غم و اندوه‌های رایج ما نیست، بلکه سطح غم‌ها و دردهای او هم با آن برکشدگی که در روحش به وجود می‌آید بالا می‌رود. این چنین آدمی هر جا برود و هر جا که بنشیند و بر خیزد، مصدر خبرهای خوب است. چشم و گوش و دهان و دست و پای این آدم مصدر خبرهای خوب است، یعنی راه می‌رود و خبر خوب می‌سازد چون از کسی دستگیری می‌کند و گزهی را می‌گشاید و غمی را برطرف می‌کند، از طرف دیگر حتی اگر در معرض ابتلائات دنیایی قرار بگیرد و اندوهی بر او وارد شود به خاطر اینکه صبر زیادی دارد و صبر را به مثابه یک مفتاح و کلید می‌داند، به جزع و فزع رو نمی‌آورد و بی‌تابی نمی‌کند و مدام مصدر خبرهای بد نمی‌شود که هر جا رفت و هر جا که نشست و بلند شد مدام ناله کند و بی‌تابی کند و غم را بر قلب و چهره دیگران پیمیزد. اشکال بزرگ ما آدم‌ها این است که باورهای شکننده و ضعیفی داریم، بنابراین وقتی در معرض پشامدی قرار می‌گیریم تصور می‌کنیم که دنیا به آخر رسیده است و خانه‌خراب شده‌ایم. اشکال ما آدم‌ها

ما می‌کنیم و سرنوشت همه ما به‌هم گره خورده است. هر تصمیم کوچک و بزرگ من برای زندگی‌ام به نوعی در سرنوشت دیگران هم مؤثر است. وقتی من به جای اینکه زانم را اهدر دهم می‌شنیتم و یک مطلب خوب می‌نویم، انرژی آن مطلب خوب درست‌است که اول از همه به خود من می‌رسد اما چه بسا همان مطلب بخشی از روز دیگران را هم می‌سازد و این خبر خوب و آن بشارتی که در آن مطلب وجود دارد و انگیزه‌های که برای تغییر به دیگران می‌دهد دست به خود من می‌رسد و زندگی دیگران را هم تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در حالی که اگر من زانم را خوب مدیریت نکنم و ارزش خودم را ندانم آن مطلب هم نوشته نخواهد شد و آن انرژی خوب هم دست به دست به مثابه است و خانه‌خراب شده‌ایم. اشکال ما آدم‌ها